

لتکاچی

گزیده ترانه‌های تام ویتس

مترجم و گردآورنده: فرزام کریمی



سرشناسه: ویس، تام - ۱۹۴۹

عنوان و نام پدیدآور: لتکاچی / تام ویس

مترجم: فرزام کریمی - ۱۳۶۸

مشخصات نشر: تهران / ایجاز / ۱۳۹۷

مشخصات ظاهری: ۱۹۸ ص.

شابک: ۰ - ۲۳ - ۸۹۶۴ - ۶۰۰ - ۹۷۸

موضوع: ترانه‌های انگلیسی - ایالات متحده - قرن ۲۰ م

رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ ج ۲۳ ی / PIR ۳۵۷۱

رده بندی دیویی: ۸۱۳ / ۵۴

شماره کتابشناسی ملی: ۵۲۹۳۳۸۲

لتکاچی

تام ویتس

مترجم: فرزاد کریمی

ویراستار: بهراد لشگری

چاپ اول ۱۳۹۷

شمارگان: ۳۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۹۶۴-۲۳-۰

صندوق پستی ناشر: ۹۷۳-۱۳۱۴۵

تلفن: ۰۹۱۲۹۳۴۸۲۳۹-۰۹۱۵۲

تلفکس: ۰۶۶۹۰۳۴۴

آدرس: میدان انتاب، ابتدای کارگر جنوبی،

کوچه مهدی زاده، پلاک ۲ واحد ۱۰

ejazzbooks@gmail.com

[instagram:ejazzbooks](https://www.instagram.com/ejazzbooks)

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

فهرست

پیشگفتار.....	۱۳
۱. در نظر گیران ترجمه به عنوان واحدی بزرگ و وسیع.....	۲۲
۲. در نظر گیری نقاد در فرهنگ میان ملل مختلف.....	۲۳
۳. استفاده از ترجمه ترکیبی با در نظر گرفتن قاعده همسانی زبانی.....	۲۹
۴. تبدیل ترجمه شعر با حفظ اصالت داری به نشانه یا فیلمنامه (در راستای متن و با توجه به قابلیت های متن).....	۳۰
درباره تام ویتس.....	۳۹
آلبوم شناسی (نگاهی گذرا به گزیده آلبوم ها، آلبوم های نمایش و ساتری).....	۵۳
زمان تعطیل کردن.....	۵۵
در قلب شبیه شب.....	۵۶
شب زنده داری در کافه.....	۵۷
تغییرات جزئی.....	۵۹
روابط خارجی یا روابط چندلری؟.....	۶۲
ولنتاین غمگین.....	۶۵
حمله قلبی و تاک.....	۶۷

- شیپور اره ماهی ۶۹
- ماشین استخوان یا ماشین وحشت؟ ۷۱
- موهبت حضور الماسی به نام ویتس در میان انواع قاطر ۷۴
- خون بها ۷۵
- مرده واقعی ۷۷
- تیم ها نزاع کننده ها ناله کن ها و حرام زاده ها ۷۹
- بد ه چون من؟؟؟ ۸۱
- آلبوم ها نماینده و تناتری ۸۳
- یکی از در ۸۵
- شب روی زمین ۸۸
- سوار کار سیام ۹۰
- آیس ۹۴
- ترانه های تام ویتس ۱۰۱
- لتکاجی ۱۰۵
- جگر خراب و دل شکسته ۱۱۱
- چمن سبز ۱۱۶
- بد همچو من ۱۲۰
- شیکاگو ۱۲۶
- در قلب شنبه شب ۱۳۱
- گودالی در زیر زمین ۱۳۶
- پسرک خادم کلیسا ۱۴۰
- تمام جهان سبز است ۱۴۶

- هر جا که سرم را بگذارم ۱۵۰
- انتهای جمعیت ۱۵۴
- دخترک نیوجرسی ۱۵۷
- مارتا ۱۶۱
- زمین لجن ۱۶۶
- دوغ بگو به من ۱۶۹
- صد تن ۱۷۴
- لعنت نامهای ای جیم ۱۷۴
- کارت پستال کسمس ۱۸۰
- پیانو مست ۱۸۳
- به سوی خانه بیا ۱۸۶
- آب سرد ۱۹۴

پیش‌گفتار

ماست‌بند دهم، اوستای امروز!!!!

کتاب پیش رو، حاصل بیش از یک سال تفکر و تحقیقات و جمع‌بندی‌هایی است که بر مبنای «زبان» محبوب‌ترین ترانه‌های ماندگار تام ویتس در طول این سال‌ها در معتبرترین سایت‌های موسیقی جهان نظیر بیل‌بورد و... پیش رویتان قرار گرفته است. در مرحله اول، تمام سعی مترجم و محققان این پروژه بر این مبنا بوده که صد ترانه ماندگار تام ویتس از سال تمام کارهاش برگزیده شود و سپس به کمک گروهی از محققان، تمامی حواشی و جزئیات کار استخراج شود و ترجمه‌ای بسیار سطحی از هر یک از کارها صورت گیرد. در مرحله دوم، با اضافه شدن بنده به گروه تحقیق، مرحله بازبینی کلیه حواشی و جزئیات و تعویض، اضافه‌تر، ریزه‌انگاری در کارها شروع شد و به بازخوانی و بازبینی و تطبیق آن‌ها با متن اصلی کار به زبان انگلیسی و انتخاب مجدد ترانه‌ها از میان صد اثر ماندگار تام ویتس در مهم‌ترین سایت‌های نظرسنجی و رده‌بندی آثار تام ویتس پرداختم و در مرحله نهایی، ترجمه برای ترجمه اصلی انتخاب شدند. ملاک اصلی انتخاب‌های بنده بر اساس اصول زیبایی‌شناختی، همسانی موضوعی و محتوایی، یک‌دستی و ریتم ترانه‌ها در ترجمه و میزان ترجمه‌پذیری ترانه‌ها در زبان فارسی صورت گرفته و مهم‌ترین اصل برایم قابلیت پیاده‌سازی ایده بر روی ترانه‌ها بوده است. در ابتدای هر ترانه، بخشی تحت عنوان پیش درآمد قرار گرفته است تا مخاطب بتواند قبل از خواندن

ترجمه ترانه‌ها، با فضای هر ترانه آشنا شود و با داشتن ذهنیت درست و اطلاعات جامع راجع به آن ترانه به سراغ خواندن ترجمه‌ها برود و از سویی دیگر، مخاطب بر آن ایده و تکنیکی که مترجم در ترجمه ترانه‌های مربوطه به کار گرفته، احاطه داشته باشد و با این نیت بتواند متوجه شود که تا چه حدی مترجم، ترانه رو به رویش را به آنچه که در اصل ترانه اتفاق افتاده، به ترجمه نزدیک یا از آن دور کرده است. کما اینکه ترجمه نزدیک - لغت به لغت و مفهومی با رعایت اصول و ایده ترجمه - و ترجمه دور، هیچ کدام نمی‌تواند معیاری بر تشخیص صلاحیت و برتری یک مترجم بر دیگری باشد.

صرفاً رزوهایی است مبنی بر خلاق بودن و عدم خلاق بودن مترجم و به زعم بنده ترجمه غیر رقابتی ترجمه مرده است و باب میل اوستایان در پیت دانشگاهیست که بدون سابقه ترجمه حتی یک کتاب به کسوت استادی نائل شده‌اند و از بیرون گود فتوای مع الفارغ صادر می‌کنند و یا هنوز اوستایان گرمی که برخی از آن‌ها کتاب‌هایی را هم به عنوان ترجمه کار کرده دارند، آن چنان به امر ترجمه به عنوان امری غیر جدی می‌نگرند و همه شان در کسوت اوستایی، پشت میزهای اوستایی‌شان ورم کرده و غمباد در گلوی مبارکشان نهاده که خود را خداوندگار پشیزی می‌دانند که بر مسند پشیزتر اوستایی نشسته‌اند. اسم آن حاشی که بگذریم اصل داستان ما از این جا شروع می‌شود و مخاطب پیش رو موجه می‌شود که چرا اوستایان بی‌سواد و پُر ادعای دانشگاهی، بیشتر لقب ماست‌بند برانده‌سان است؟!!!!!

در کتاب قبلی خود به نام سیاه‌چال - ترجمه ترانه‌های امی واینهاوس - بارز کرد زبان‌شناسی تجربی - که مشخص نیست در زمان چاپ این کتاب، آیا هنوز به آن سه با گرفتن حق کپی‌رایت توسط ناشر مستقل چاپ شده باشد یا خیر، پیش‌تر مخصوصاً در پیشگفتار آن کتاب اشاره کرده بودم به اصل ترجمه میان فرهنگی به منظور ترویج صلح میان فرهنگ‌های گوناگون که برای اولین بار توسط خانم مونا بیکر - استاد اسبق مطالعات ترجمه دانشگاه منچستر - مطرح شده بود و مقالات

متعددی توسط ایشان از سال‌های پایانی دهه ۹۰ میلادی در این باب موجود است و عرض کرده بودم که این گونه از ترجمه می‌تواند اتفاقاً با حفظ وفاداری به متن و تولید ایده‌های نو، تا حدود زیادی ترجمه را خلاقانه‌تر کند، نه صرفاً یک ترجمه مرده بی‌روح در مقابل مخاطب قرار گیرد که در آخر هم مخاطب متوجه نشود که با چه شتر گاو پلنگی روبه‌روست!!!!

لید واژه در این نوع از ترجمه ایجاد گفتمان می‌باشد که گاه در قالب ایده‌های سینمایی و یا تئاتری به صورت مونولوگ و یا حتی دیالوگ نوشته می‌شود و دقتان فزاینده از جمله است که در هر دو زبان مبداء و مقصد به کار می‌رود و می‌توان شامل جملات پیوندی باشد و این جملات پیوندی حالت درهم تنیده دارند. بنابراین، گفتمان در ترجمه را نمی‌توان به مرز و محدوده‌ای تقسیم‌بندی کرد. گفتمان، پیوندی ساختاری با جملات، سخن‌ها و نوشته‌ها دارد (ماتیوس، ۲۰۰۵). دو پارادایم در این نوع ترجمه به لحاظ زبانشناسی دارای اهمیت است.

ارتباط بین جملات در گفتمان و دو پارادایم در زبانشناسی اهمیت دارد:

۱. پارادایم فرمالیستی

۲. پارادایم عملکردی

پارادایم فرمالیستی همان استفاده از گفتار با زبان سطح بالا است. تفاوت و اشاره آن به زبان است اما تعاریف دیگر سعی می‌کنند که به وابستگی پارادایم فرمالیستی و کارکردگرا اشاره کنند، چرا که این امر اهمیت فراوان دارد و در بدین رابطه بین شکل - ساختار - و عملکرد، نقش مهمی دارد اما در یک خط می‌توان گفت این پارادایم یعنی مترجم می‌تواند در نقش راوی، اشکال مختلف را بازی کند. برای مخاطب به نمایش بگذارد اما شاید اولین سؤال در ذهن مخاطب این باشد که هدف مترجم از انجام این کار چیست؟

هدف کلی مترجم بنا بر ایده خانم مونا بیکر - استاد سابق مطالعات ترجمه دانشگاه منچستر - میانجی‌گری توسط مترجم در زمینه صلح میان فرهنگی است. شاید کمی

کلی به نظر برسد و شاید ایده آل گرایانه و حتی آرمان گرایانه، اما دور از دسترس نیست. صلح در معنای لغوی معنای کلی و جامعی است و به معنای آرامش و آشتی است. همان طور که در لغت نامه دهخدا آمده است، معنای آن آشتی است و در ادامه مصرعی از رودکی را به عنوان مثال ضمیمه می کند که:

همه نیوشه خواجه به نیکوئی و به صلح

همه نیوشه نادان به جنگ و کار نغام

اما اول و سادترین سؤال در ذهن مخاطب این است که یک مترجم چگونه می تواند - بر این اساس - میانجی گری کند؟

در جهانی که اوهنهای مناقض را با خود یدک می کشد، چاره‌ای جز پیوند میان فرهنگ‌ها برای رویکرد صریح وجود ندارد، آن هم به وسیله گروهی از متخصصان آموزش دیده به رویکردی غیرمتعارف. مخصوصاً در زمان تحولات سیاسی و بین‌المللی، با پیدا کردن سبک‌های واقع‌گرایانه باید به مفهوم‌سازی این نقش بپردازیم آن هم بر اساس یک مدار واقع‌نه صرفاً یک رفتار ایده‌آل‌گرا، چرا که همیشه این اصل پابرجاست که مترجم برایت تر است. همان گونه که یک نویسنده در هر زبانی آفرینش‌گری می کند، مترجم هم نباید صدأ به دنبال یک ترجمه ساده از مضمونی که یک نویسنده قصد روایت آن را دارد بپردازد، بلکه باید با به کارگیری تکنیک‌های متفاوت و پیاده‌سازی ایده‌های متفاوت در جهت پیوند میان فرهنگ‌ها، او نیز دست به آفرینش‌گری و روایت‌گری بزند، آن هم به سبک حفظ متن اصلی و با پایبندی به آن. او مانند یک نقاش که می تواند ایده ذهنی‌اش را بر بوم نقاشی پیاده کند - با هر سبک و فرمی که مد نظرش است - ولی در نهایت، هر شکل روایتی از آن ایده می تواند تنها بیان کننده همان ایده باشد.

مترجم این اثر سعی می کند در بحث ترجمه، روایات را به صورت اختیاری و

برخلاف آنچه در اجتماع وجود دارد به تصویر بکشد تا روایات، حالتی نامتعارف به خود بگیرند اما نوع شیوه‌ای که ما در این نقل روایت به کار گرفته‌ایم ترکیبی از زیرشاخه‌های متفاوت روایت مفهومی است. روایات مفهومی از لحاظ طبقه‌بندی به سه زیرشاخه تقسیم‌بندی می‌شود:

۱. روایت در مقابل استدلال

۱.۱. روایت ارتباطی

۱.۲. روایت اجتماعی

روایت در مقابل استدلال در ترجمه شعر، برای هر شعری متناسب با فضای همان کار و د ر استای من می‌تواند به تولید ایده و استدلال آن ایده که نظری - تجربی - هستند و هما آن و نط در این مجموعه می‌باشند منجر شود.

اما آنچه اهمیت دارد نوع بیان - فرم و صرفاً منطبق بودن روایات با متن اصلی و دارا بودن استدلالی متناسب با فضی - تدبیر - متن - است، به گونه‌ای که نوع روایات دارای استدلال بتواند همسانی موضوعی - مفهومی بین ترانه‌سرا و مؤلف کار را با هر ترانه‌سرا و مؤلفی در سرتاسر این دیتی - بات کند که تفاوت زبان‌ها و گویش‌ها و نزادها نمی‌تواند دلیلی بر آن باشد که هیچ - سانی - نغتمانی و موضوعی و مفهومی در زبان‌های مختلف وجود نداشته باشد، آن‌هم - رمان - که زبان زنده است و شعر به‌عنوان زبان شعوری در جریان است. به‌طور مثال آنچه را که به لحاظ موضوعیت یک شاعر معاصر امروزی بیان می‌کند، ممکن است سال‌ها بعد توسط حافظ، مولانا، سعدی یا ایرج‌میرزا بیان شده باشد. حال آن‌ها با سبک و سیاق - سانی - آن را بیان نموده‌اند و شاعر معاصر در فرم خودش - در هر قالبی - آن‌ها را بیان کرده اما در ترجمه، آن‌هم در حیطه شعر، زبان باعث پیوند میان فرهنگ‌هاست و مترجم حکم میانجی‌گر فرهنگی در این وادی را داراست (مونا بیگر، ۲۰۰۹). نقش مترجم آن‌هم در شعر ترکیب این فرهنگ‌ها با یکدیگر است، به‌طور مثال می‌توان یک تکست امروزی را به شرط همسانی موضوعی و مفهومی از یک ترانه‌سرای سبک راک با کلام حافظ،

وحشی بافقی یا ایرج میرزا بیان نمود و به نوعی با تبدیل شعر به فیلمنامه یا نمایشنامه و با پیاده کردن ایده‌های این‌چنینی که در این مجموعه تنها در چند کار کوتاه مشاهده خواهید کرد، به عنوان مترجم باعث ارتباط میان فرهنگ‌های مختلف شوید. مهم نیست از کدام نژاد و ملیت هستید، تنها می‌توانید دردها یا شادی‌هایتان را در صورت همسانی موضوعی و مفهومی با یک زبان مشترک بیان نمائید، چرا که همه ایرانیان می‌توانند با زبان خودشان در صورت اشتراک موضوعی و محتوایی به یک موضوع اشاره کنند، بدون در نظر گرفتن اینکه به چه میزان شما در توصیف عشق، ربان‌تان عامی یا عمیق است. حافظ در یک گوشه دنیا از عشق می‌گوید، همان‌طور که شکسپیر و پیام بلیک در گوشه‌ای دیگر یا پل الوار نیز در گوشه‌ای دیگر، اما می‌توان همه آن‌ها را با استدلال همسانی موضوعی و مفهومی در ترانه‌ای در مورد عشق از یک ترانه‌سرا، اک به کار گرفت. البته با دقت به جزئیات - مفهوم شعر و حتی بیان حال و جزئیات - آنه باید مطابق با همان شعر کلاسیکی باشد که برمی‌گزینیم - جدای از بحث زمانی که این ترانه‌سرا معاصر است و آن یکی شاعری است که در قرن‌ها پیش می‌ریس است.

وقتی کانسیپت - موضوع - یکی باشد، دیگر اهمیت ندارد. حتی گوناگونی قالب‌ها و نوع زبان هم می‌تواند به جذابیت کار بیفزاید. هر کار مترجم در بازگرداندن یک کار و باز سرایی توانسته از چند نوع زبان و قالب بهره جوید. یکی، مگر از انتقاداتی که به این نوع روایت‌گری وارد می‌شود این است که ترکیب کلام به دست شاعر با فرض یکسان بودن مفهوم سرایش آن‌ها با ترانه‌سرایی مورد نظر، می‌تواند به ریت ترانه‌سرایی اصلی را از او بگیرد و دیگر نمی‌توان این کار را متعلق به او دانست، اما بسته به نوع متن می‌توان این انتقاد را پاسخ گفت، چرا که ترکیب کلام چند شاعر در باز سرایی - باز سرایی ترکیبی - کار که خود نوعی استدلال در این نوع باز سرایی به شمار می‌رود، در جهت بهبود کیفیت انجام می‌گیرد نه پسرقت آن. بازگردیم به دو اصل مهم:

۱. پیوند میان فرهنگی

۲. همسانی، میان زبان دوره‌های مختلف ادبی (کلاسیک، نئوکلاسیک، معاصر) پیش از این شاهد پیوند درون فرهنگی میان شعر معاصر و کلاسیک بوده‌ایم که این اشعار توسط شاعران نوگرایی روایت شده‌اند که در شعرشان از پرسوناژهای متفاوت بهره جسته‌اند و هر کدام به نحوی ادای دین خود را به شعر چند صدایی آن داشته‌اند. از جمله پیشگامان این عرصه می‌توان به محمدرضا حاج رستم بگزار و حامد ابراهیم‌پور اشاره نمود. همان گونه که عرض کردم، در شعر شاهد این اتفاق بوده‌ایم. نه ترجمه. در ترجمه شعر ما به شدت از فقر کلامی و محتوایی و عدم ترجمه اخلاقانه رنج می‌بریم و عده خیلی هستند که تنها در مورد آنچه در ترجمه به عنوان تکنیک کار می‌برند توضیحی شفاف و روشن ارائه می‌دهند و بخش عظیمی، سواد بی‌لحاظ آکادمیک در ترجمه ندارند که متأسفانه نیمی از کسانی که در صنعت ترجمه مشغول به کار هستند از این دست می‌باشند و به زعم بنده ورود کسی که سواد آکادمیک در شاخه شعر و تجربه کار ترجمه داشته باشد ایرادی ندارد، اما بی‌سواد بی‌لحاظ آکادمیک و ترجمه‌های غیر اخلاقانه در سر تا پای ترجمه‌شان موج می‌زند و مخاطب حرفه‌ای رفته رفته از روند ترجمه دقیق شود به خوبی پی به این موضوع می‌برد و از سویی اوج کار آقا، انیم مترجم، توضیح حواشی است نه اتفاقی که به لحاظ تکنیکال در ترجمه رخ می‌دهد، چون بخش اعظمی از مترجم‌های ما سواد آکادمیک ندارند و صد البته در این زمین، ارادی هم سواد آکادمیک دارند و عده‌ای را می‌یابی که زبان‌شناس هستند. پس فقط می‌ماند آن مترجم اندر بادیه که در طی دوران آکادمیک به طرز عجیب و غریبی سنگ در قلاب شده و تا ترم چهارم در آرزوی گفتن سخنی به زبان انگلیسی با رعایت تمام اصول گرامر زبان انگلیسی و بعد از آن هم مقداری زبان‌شناسی غیر کاربردی و ادبیات انگلیسی است، چرا که در کمال تعجب به یکباره به دانشجویی که با دیدن این افتضاحات آموزشی، بی‌رمق و بی‌انگیزه شده

است می‌گویند بفرما، این هم متنی از جویس و چخوف، برو و به تنهایی رویش کار کن!!!!

وا مصیبتا!!! امیدوارم از جمله بعدی من تعجب نکنید چرا که دانشجوی مورد نظر در دسترس نیست و به دیار باقی شتافته!!!

و تنها سؤالش این است جوی یا جویس؟؟؟ چخ یا چخو یا چخوف؟؟؟ به طور کلی باید گفت جامعه کم سواد که سرانه مطالعه‌اش در پشت نان شب، دم، دم کمتر می‌شود و بدین ترتیب به بهانه فقر و نان شب، آن‌ها را گرسنه نگه می‌دارند تا خطری برایشان نداشته باشند انتظاری بیش از این داشتن از آنها امری بیهوده تلقی می‌شود!!! چرا که ملت باسواد و آگاه نه به دنبال قهرمان می‌رود، نه چهره‌های سیاسی را، ما جستجو می‌کنیم با این اوصاف جای تأسف است که یک دانشجوی ایرانی از آن کم‌کم کسی که به دنبال تحصیل و یادگیری ترجمه است، هنوز حافظ، مولانا، شمس، رازی، سعدی، بیدل، دهلوی، فخرالدین عراقی، نیمایوشیخ، شاملو، هوشنگ ایرانی، تندکبار، ... را نمی‌داند، بعد انتظار داریم که طرف جیمز جویس یا آنتوان چخوف را بسنجد؟ غیبیست که جویس را با مش جعفر سبزی فروش سر کوچه‌شان و چخوف را با خان‌دان کار چاق‌کنش اشتباه بگیرد، همان‌طور که فلان اوستای بی‌سواد کلاسش را با فلان اوستای دانشگاه هاروارد یا استنفورد عوضی می‌گیرد و آن‌ها را در مقام خداوندگار محقق فرض می‌کند!!!! و البته که خود دانشجو هم مقصر است. ضعف سیستم آموزشی ایران را به‌لأب‌بهرتر است بگوییم افتضاحات آموزشی در ایران این‌گونه است که باید به خودکام در سنین پائین که قابلیت و توانایی یادگیری و آموزش‌پذیری‌شان بیشتر است یاد دهد که همیشه می‌بایست مانند یک جنبنده در حال جنبش و تحقیق باشند، اما یاد می‌دهند که هر ماست‌بندی را اوستا فرض کنند. کما اینکه اوستا یعنی چه؟ یعنی آقا یا خانوم ایکس به مقامی رسیده‌اند که بر همه علوم و فنون روزگار تسلط پیدا کرده‌اند؟ کسانی که حداقل در تدریس اصول ترجمه عاجزند و قطعاً نقاط ضعفی

در دیگر شاخه‌ها دارند هیچ‌گاه نمی‌توان به آن‌ها اوستا لقب داد.

پس اوستا را مانند نقل و نبات، خیرات هر ماست‌بندی نکنید و خودتان با دستان خودتان از کسی بت نسازید!!!!

و از سویی این فاضلاب آموزشی اوستا پرور، هنوز آن چنان غیراستاندارد است که هر دم از این باغ بری می‌رسد و هر که معشوقی در حقش جفا کرده، روانه دانشگاه‌های ترجمه می‌شود. معیار و استاندارد این سیستم در سنجش توانایی دانشجو در ورودی و نوع پرورش و عدم آموزش صحیح و استاندارد به دانشجو و سر نهایت خاصی موفق و تولید یک مترجم خبره در بازار کار با جایگاه مشخص، نه تنها برادی سیستم آموزشی محسوب می‌گردد بلکه بحثی ریشه‌ای است که به عدم ساختار و سطح نابجای جامعه که به جای همگامی با علوم روز دنیا و جهان پیرامونش، به پالایش کفشی در صحرا می‌گردد و این خود نشانی بر دگماتیسم بودن جامعه در نگاه به ابژه‌های مانند مذهب است. از تمام این حواشی که شاید بعدها و در کتابی دیگر مناسبت به بحث در برداشته بگذریم و بازگردیم به اصل مطلب و اینکه پیرامون بحث‌های قبلی‌مان، اگر گستره زبان را گستره‌ای پایان‌ناپذیر و فنا ناشدنی بدانیم که هست، پس امکان هر تغییر و یا ترکیبی وجود دارد کما اینکه یک اصل را نباید نادیده انگاشت که به تعریف ژان میکاروفسکی - بنیان‌گذار زیبایی‌شناختی ساختاری - تنها چیزی که می‌تواند تحول تاریخی مفهوم ببخشد، توجه به ارزش زیبایی‌شناختی عینی‌ست و کرانه‌های آن در عظیم کارهای گوناگون هنری که به لحاظ روند زمان‌بندی‌اش از هرگونه عناصر مرسوم تهی خواهد بود و برعکس، تنها در حوزه تحول تاریخی یک هنر است که ارزش زیبایی‌شناختی ملموس و محسوس خواهد شد. «حتی همواره تعبیر میلان کوندرا را در ذهن دارم که می‌گفت: زمانی که مردم یک اثر معاصر را می‌شنوند، اگر آن سونات شباهتی به آثار کلاسیک فاخر مانند سونات بتهوون نداشته باشد آن را رد می‌کنند. چرا؟ مگر غیر از این است که این حد اعلای دورویی‌ست؟ مگر

زیبایی‌شناختی به موضوعی به غیر از حسیاتمان برمی‌گردد؟ اما آنچه قابل اعتراف است این است که حتی قدرت زیبایی‌شناختی ما بیش از آن که بر حسیات ما استوار باشد بر اندیشه و آگاهی‌مان استوار است، از همین روست که اگر موسیقیدان معاصر اثری را با توجه به مؤلفه‌های زیبایی‌شناختی بتهوون بسازد در صورتی که سازنده اثر بتهوون نباشد و یک موزیسین معاصر باشد آن را پس می‌زنیم و آن در نظرمان بی‌ادبانه، مضحک و وحشت‌آور تلقی می‌شود. پس آگاهی ما از مقوله «سنت» را، آن چنان قویست که حتی در شناخت هر اثر هنری دخیل می‌شود.»

پس تمام این گفته‌ها دال بر این نیست که صرفاً ما به اصلی نوین رسیده‌ایم، بلکه بار هم نباید می‌گذاشتیم که این تنها تلاشی‌ست که از منظر این نگاه هم می‌توان به یک اثر، بدین شکل و این زاویه هم نگریست و روی آن، چنین ایده‌هایی را پیاده کرد. اما در این جا به طرح پیشنهادی که در کلیت ترجمه گفتمان‌محور و در این اثر پیاده شده نیز می‌پردازیم.

۱. در نظر گیری زبان و ترجمه به زبان واحدی بزرگ و وسیع

در زبان و ترجمه، ارتباطات متقابل فرهنگ وجود دارد، بدین صورت که می‌توان در وهله اول، زبان فرهنگ‌های مختلف و سپس ترجمه آن‌ها به یکدیگر نگاهمان به زبان و ترجمه را در قالب یک سیستم بزرگ در نظر بگیریم. زبان به غایت واحدی بزرگ محسوب می‌شود که می‌توان در آن دست به بررسی خلاقیتی زد، نه صرفاً واحدی کوچک و ترجمه هم تربیت کننده یک مشت گوش‌شمار و گوش بسته که فقط آلت دست نویسنده باشد و مو به مو تنها آن چیزهای را ترجمه کند که نویسنده نوشته و اجازه هیچ‌گونه مرمت و پاکسازی و حتی بیان آنچه در متن اتفاق افتاده را با زبانی دیگر نداشته باشد، این اشتباه به صورت تاریخی از طرز فکر محدود اساتید آکادمیک زائیده شده و لا غیر!!!! چرا که همواره عادت کردیم در هر حیطه‌ای، شیخ و مرشد پروری کنیم و همین

عامل باعث عقب ماندگی ست. هر سیستمی که مطلقاً یک نفر یا یک شخص را در مقام خداوندی تصور کند در نهایت دچار دیکتاتوری دسته جمعی می شود چرا که حاکمیت تک نفره نتیجه ای جز خودکامگی و استبداد نداشته و ندارد و همان اوستای دیکتاتور، با همین طرز فکر شاگردانی را تربیت می کند که نه همه آن ها، بلکه بخشی از آن ها همین آموزه ی نادرست را در ادامه راهشان پیش می گیرند و در نتیجه دیکتاتور، دیکتاتور تربیت می کند و بس!!! بزرگترین مشکل سیستم اکادمیک و طرز تفکر محدود مترجمان ایرانی همین عامل است، یعنی محدود کردن ترجمه صرفاً به ترجمه لغت به لغت که نوعی ترجمه سطحی و غیرخلاقانه است و روی آن مترجمان با نگاهی حلق آمیز به کم ارزش جلوه دادن ترجمه مفهومی می پردازند!!!

به دلیل آن که مسئولان علمی تحت لوای اوستا زحمت مدرن کردن اذهان گرامی را به خودشان نمی دهند و بخشی از آن ها در مقام اوستایی اصلاً و ابداً حتی این گونه نمی نگرند که با تغییر چهار، و به سرعت تکنولوژی، امکان تغییر در هر شاخه و علمی نیز وجود دارد و اصلاً هم نمی خواهند این را به خود بقبولانند که در مقامی کمتر از خدایگان آسمانی قرار دارند تا زمانی که این نگاه سطحی در میان اساتید وجود دارد و قابلیت مدرنیزاسیون - هنر و اندیشه - پذیرد و چرخش از سیستم فسیل مآبانه به سیستمی مدرن وجود نداشته باشد. این آش است و همین کاسه!!!! تنها راه برون رفت از وضع اقتضاح موجود، خود آگاهی و بیداری و بجویان عرصه ترجمه و خود یادگیری است.

۲. در نظر گیری نقاط درون فرهنگی میان ملل مختلف

نادیده گیری نقاط درون فرهنگی میان ملل مختلف یکی از عوامل اصلی در جلوگیری از شکل گیری ذهنیت ایده محور خواهد بود. اینکه به یک ترانه انگلیسی چگونه بنگریم و به دنبال این باشیم که نقاط درون فرهنگی مشترکی میان آن

ترانه انگلیسی و آن فرهنگ با زبان و فرهنگی که قصد ترجمه و بازگردانی به آن را داریم یا هر نوع فرهنگ دیگری را که مرتبط با محتوای ترانه خواهد بود دریابیم، برای شفاف‌تر شدن قضیه برای مخاطبین گرامی با ذکر مثالی به تشریح آن می‌پردازم:

مثال اول:

به بخش‌هایی از متن این ترانه از امی واین‌هاوس به نام "عشق کور است" و سپس ترجمه آن توجه کنید:

I heard love is blind
I couldn't resist him
His eyes were like yours
His hair was exactly the shade of brown
He's just not as tall, but I couldn't tell
It was dark and I was lying down
You are everything ' he means nothing to me
I can't even remember his name
Why're you so upset.

□□□

ترجمه خام و غیرخلاقانه - لغت به لغت - این ترانه به صورت زیر می‌شود:
من شنیدم که عشق کور است
اما بیش از این نمی‌توانستم در مقابل او مقاومت کنم
چشمان او مانند توست
موهایش به رنگ قهوه‌ای کم‌رنگ است
به جرأت نمی‌توانم بگویم اما او قد بلند نبود